



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۷ اردیبهشت ۱۴۰۱

موضوع کلی: عام و خاص

موضوع جزئی: مسائل - مسئله نهم: دوران بین نسخ و تخصیص - صورت چهارم - اشکال محقق مصادف با: ۱۵ شوال ۱۴۴۳

اصفهانی به محقق خراسانی و بررسی آن - اشکال محقق عراقی و بررسی آن - حق در اشکال به محقق خراسانی

جلسه: ۱۰۳

سال سیزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در صورت چهارم از صور دوران بین نسخ و تخصیص بود. کلام محقق خراسانی درباره این صورت و اینکه در این مورد حمل بر تخصیص می‌شود و نه نسخ، بیان شد و به دنبال آن اشکالات محقق نایینی به محقق خراسانی که چهار اشکال بود ذکر گردید و هر چهار اشکال مورد اشکال و خدشه واقع شد.

اشکال محقق اصفهانی به محقق خراسانی

محقق اصفهانی نیز به محقق خراسانی اشکال کردند. اشکال ایشان همانند اشکال محقق نایینی به اصل دوران بین نسخ و تخصیص است. یعنی محقق اصفهانی نیز مثل محقق نایینی معتقد است که اساساً اینجا احتمال نسخ وجود ندارد و لذا جایی برای امکان حمل بر نسخ نیست و چاره‌ای جز حمل بر تخصیص وجود ندارد.

محصل اشکال محقق اصفهانی این است که کلام ائمه (ع) به منزله کلام واحد است، یعنی هر سخنی که امامان (ع) بیان می‌کنند، کأنه از یک متکلم صادر شده و یک کلام محسوب می‌شود زیرا همه این سخنان برای بیان حکم واقعی است که از اول معلوم و ثابت بوده و ائمه (ع) به مناسبت‌های مختلف و در شرایط مختلف این حکم ثابت واقعی را بیان کرده‌اند، لذا با وجود وحدت کلام همه ائمه (ع) و اینکه کلام ایشان به منزله کلام واحد است دیگر نسخ در مورد اینها معنا ندارد زیرا آن چیزی که مثلاً امام صادق (ع) بعد از چند دهه بیان می‌کند، یک تشریح مستقل نیست، چون ائمه (ع) مشرع نیستند، اینطور نیست که به صورت فعلی یک حکمی را تشریح کنند، پس اساساً گویا تقدم و تأخری در کار نیست بلکه همه این سخنان به منزله کلامی است که مقارن با هم بیان شده. لذا دیگر جایی برای نسخ باقی نمی‌ماند. پس اینکه محقق خراسانی این مورد را از موارد دوران بین نسخ و تخصیص دانسته درست نیست.

البته اشکال محقق خراسانی فقط به صورت چهارم نیست، بلکه به همه موارد دوران بین نسخ و تخصیص است که محقق خراسانی بیان کرده لذا می‌فرماید: چه عام مقدم ذکر شود و چه موخر و چه قبل از عمل به عام یا خاص باشد و چه بعد از آن؛ به طور کلی در همه این موارد دوران بین نسخ و تخصیص وجود ندارد زیرا اصلاً احتمال نسخ منتفی است و یک احتمال بیشتر معقول نیست و آن هم احتمال تخصیص است.

بر این اساس ایشان به محقق خراسانی اشکال می‌کند که چرا شما بعضی از موارد را از موارد دوران بین نسخ و تخصیص قرار دادید و تلاش می‌کنید به نوعی تخصیص را متعین کنید؟^۱

بررسی اشکال محقق اصفهانی

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست. زیرا اینکه ما کلام ائمه(ع) را به منزله کلام واحد بدانیم، باعث نمی‌شود این فصل زمانی طولانی بین عمومات و مخصصات را نادیده بگیریم. بالاخره اگر یک عامی در کلام پیامبر(ص) بیان شده و مردم نیز به آن عمل کرده‌اند یعنی وقت عمل به عام نیز رسیده و مخصصش در کلام امام صادق(ع) ذکر شده، بالاخره بین آنها فاصله زمانی طولانی پدید آمد. لذا چطور می‌توانیم بگوییم اینها همه به منزله کلام واحد و به منزله المقارن محسوب می‌شوند؟ حقیقتاً اینطور نیست. اینکه کلام ائمه(ع) به منزله کلام واحد است از یک جهت درست است یعنی منشأ و ریشه سخنان ائمه معصومین واحد است و بین سخنان آنها تناقض نیست، اینها از یک منبع صادر شده و یک هدف را تعقیب می‌کنند یعنی هم به لحاظ ریشه این سخنان و هم به لحاظ غایت و هدف یکسان هستند. اما نازل منزله مقارن بودن و همچنین نازل منزله کلام واحد بودن به هر حال در واقعیت ماجرا تغییری ایجاد نمی‌کند. حتی اگر متکلم واحد یک سخن را بیان کند و بین دو کلام او یک فصل زمانی طولانی باشد که یکی عام و یکی خاص باشد، جای این وجود دارد که جستجو کنیم که آیا این دلیل خاص ناسخ دلیل عام است یا مخصص آن محسوب می‌شود؟ چه مقدم ذکر شود و چه مؤخر.

البته اینکه ائمه(ع) مشرع نیستند طبق برخی از ادله درست است هرچند پیامبر(ص) از مقام تشریح می‌توانسته در برخی از موارد حکمی را انشاء کند، اما ائمه(ع) مبین احکام شرعی و شارح کلام پیامبر(ص) محسوب می‌شوند. این درست است. تفصیل این بحث در جای خودش باید دنبال شود که آیا شارع فقط به خداوند تبارک و تعالی اطلاق می‌شود و پیامبر و ائمه مبین شرع هستند یا پیامبر(ص) هم شارع محسوب می‌شود و یا ائمه(ع) نیز می‌توانند مشرع باشند. این یک بحث مبسوطی را طلب می‌کند. در اینکه خداوند تبارک و تعالی شارع است اختلاف و تردیدی نیست و همچنین در اینکه در بعضی موارد پیامبر(ص) مشرع است تقریباً قابل قبول است. اینکه مثلاً این اختیار به پیامبر(ص) داده شده که در برخی موارد تشریح کند، یعنی ما یک مواردی داریم که به عنوان فرض النبی شناخته می‌شوند، اینها اموری هستند که بوسیله پیامبر تشریح شده، لذا پیامبر(ص) نیز فی الجمله مشرع محسوب می‌شود.

اما در مورد ائمه(ع) اختلاف است که آیا ایشان هم مشرع هستند یا خیر؟ یعنی ائمه(ع) نیز می‌توانند احکامی را تشریح کنند؟ البته این غیر از آن جهتی است که حاکم بودن و شأن حاکم بودن ایشان اقتضا می‌کند. از این جهت هم ائمه(ع) و هم پیامبر(ص) این اختیار را دارند که احکامی را تشریح کنند، بلکه حتی نواب ائمه(ع) چه نواب عام و چه نواب خاص در عصر غیبت این شأن را دارند که به عنوان حاکم برخی احکام را صادر و انشاء کنند، اما در غیر از حیطه مربوط به این امور، در غیر از شأن مربوط به حکومت آیا ائمه(ع) می‌توانند حکم و یک دستوری را انشاء کنند؟ این احتیاج به بحث دارد ولی نوعاً ائمه را مبین و شارح تشریح پیامبر(ص) و خداوند می‌دانند. این حرف درست است لکن در موضوع بحث ما این جهت تأثیری ندارد.

^۱ نه‌ایة الدرایه، ج ۳، ص ۲۹۴.

به نظر می‌رسد ائمه(ع) تشریح فعلی برای حکم ندارند، هرچه آنها بیان می‌کنند حکم ثابت واقعی است و همه سخنان آنها به منزله کلام واحد است و گویا مقارن با هم صادر شده‌اند. ولی این تنزیل همانطور که بیان شد جای ایراد دارد. وحدت کلام و مقارن بودن کلام ائمه(ع) در واقعیت مسئله تغییری ایجاد نمی‌کند زیرا وحدت و تقارن از حیث منبع و منشأ و ریشه این سخنان و احکام است و نیز از جهت غایات آنها، اما در هر صورت این فاصله زمانی بین عام و خاص وجود دارد لذا جای این هست که بگوییم این ناسخ است یا مخصص؟

بنابراین اشکال محقق اصفهانی و به محقق خراسانی به نظر می‌رسد وارد نباشد.

اشکال محقق عراقی به محقق خراسانی

محقق خراسانی فرمود: ما اینجا امرمان دایر بین نسخ و تخصیص است. لکن چون یک ظهور اطلاق داریم و یک ظهور مربوط به عام و ظهور اطلاق علی رغم ضعفش قوی تر از ظهور وضعی است، (به خاطر خصوصیتی که در اینجا وجود دارد و آن هم کثرة التخصیص و قلة النسخ است) ما اینجا ظهور اطلاق را مقدم می‌کنیم در حالیکه اگر این خصوصیت نبود باید اصالة العموم مقدم می‌شد اما کثرة التخصیص و ندرة النسخ به کمک ظهور اطلاق می‌آید و باعث تقویت آن می‌شود و لذا اصالة العموم را کنار می‌گذاریم و حکم به تخصیص می‌کنیم و می‌گوییم این دلیل خاص مخصص عام محسوب می‌شود ولو مقدم بیان شده باشد.

محقق عراقی اشکالشان این است که کثرة التخصیص و قلة النسخ چه زمانی حادث شده؟ آیا از اول معلوم بود که تخصیص بسیار بیشتر از نسخ است یا بعد از یک دوره زمانی و بعد از بررسی کلمات ائمه(ع) به این نتیجه رسیدیم؟

اگر این مسئله از همان اول معلوم بود، ما می‌توانستیم بگوییم ظهور اطلاق به واسطه این خصوصیت تقویت می‌شود. کلام در این است که ظهور اطلاق چه زمانی منعقد شده و این قرینه چه زمانی تحقق پیدا کرده و این خصوصیت کی حادث شده؟ ما الان داریم بحث می‌کنیم در دو کلامی که یکی ظهور وضعی دارد مثل «اکرم کل عالم» که اصالة العموم در آن اقتضا می‌کند که این عام تخصیص نخورده باشد و یک دلیلی داریم که خاص است مثل «لاتکرم زیدا العالم» این دلیل خاص ظهور اطلاق در این داشت که این حکم استمرار و بقاء دارد، اطلاق زمانی دارد یعنی مقید به یک زمان خاص و محدود نیست بلکه اکرام زید مطلقا استثناء شده از عموم و جوب اکرام علماء حال سؤال این است که این خصوصیتی که محقق خراسانی می‌گویند به کمک ظهور اطلاق می‌آید و آن را تقویت و به دنبال آن اصالة العموم کنار می‌رود، چه زمانی پدید آمده است؟ این بسیار دیرتر از خاص پدید آمده، زمانی که خاص وارد شد این خصوصیت وجود نداشت که در آن ظهور اطلاق اثر بگذارد چون بعد از دوران ائمه(ع) و بررسی سخنان ائمه(ع) معلوم شد که شهرت تخصیص بیشتر است. اما آن زمانی که خاص وارد شده و عام هم وارد شده و این شبهه و این دو احتمال پیش آمده که آیا این حمل بر تخصیص شود یا حمل بر نسخ؟ آن موقع کثرة التخصیص هنوز تحقق پیدا نکرده بود، آن موقع هنوز ندرة النسخ محقق نشده بود. لذا خصوصیتی که محقق خراسانی می‌گوید موجب تقویت ظهور اطلاق می‌شود و این باعث می‌شود نتوانیم آن را حمل بر نسخ کنیم بلکه حمل بر تخصیص کنیم، این اشتها، این شهرت و این کثرت در زمان ورود خاص تحقق نداشته بلکه بعدها محقق شده، لذا چطور می‌تواند به عنوان قرینه قلمداد شود و بر اساس آن ظهور اطلاق بر اصالة العموم مقدم شود؟

بررسی اشکال محقق عراقی

به نظر می‌رسد این اشکال چندان بی‌وجه نیست. بالاخره ما نمی‌توانیم ظهور اطلاقی دلیل خاص را که در کلام ائمه (ع) محقق شده را متوقف کنیم بر یک امری که بعدها تحقق پیدا کرده، اشتهاار تخصیص یک چیزی است که بعدها معلوم شده، آن موقع که معلوم نبود که تخصیص کثرت دارد و نسخ قلیل است، بعدها این کشف شد. آن وقت این چطور می‌توانیم ظهور یک سخنی را متوقف کنیم بر یک امری که بعدها تحقق پیدا می‌کند. بالاخره این کلام در زمان خودش یک ظهور اطلاقی داشته. ما که نمی‌توانیم این را حمل بر اجمال کنیم و بگوییم این پا در هوا بوده و بعدها این ظهور پیدا شده است. لذا به نظر می‌رسد این اشکال محقق عراقی به محقق خراسانی چندان بی‌وجه نیست.

حق در اشکال به محقق خراسانی

چه بسا بتوانیم اشکال مهمتری به محقق خراسانی بکنیم. و آن اینکه اینجا احتمال نسخ منتفی است ولی نه به آن دلیل که محقق نایینی و محقق اصفهانی گفتند، بلکه به دلیل دیگری این امر منتفی است و آن اینکه اساسا نسخ احکام شرعیه در زمان حیات پیامبر (ص) به پایان رسید و امکان نسخ پس از آن منتفی شد. تا زمانی که پیامبر بودند احکام شرعیه نسخ می‌شد اما اینکه بعد از زمان پیامبر نیز ما احتمال نسخ را بدهیم این مردود است. زیرا اساسا نسخ بعد از پیامبر (ص) منتفی شده است. در جلسات قبل نیز اشاره کردیم که قرآن تنها با آیات قرآن نسخ می‌شود. احکام شرعی در کتاب خدا بیان شده و موارد نسخ آن نیز معلوم است. گرچه در مورد نسخ و اینکه چه احکامی منسوخ شدند و چه احکامی باقی ماندند اختلاف وجود دارد.

مثلا یکی از اموری که در مورد آن اختلاف شده که آیا نسخ در آن تحقق پیدا کرده نکاح منقطع است. اهل سنت می‌گویند درست است نکاح موقت تشریح شده و در قرآن نیز بیان شده ولی این توسط پیامبر (ص) یا بعد از پیامبر (ص) نسخ شده است. البته ما به این اشکال در بحث از مشروعیت ازدواج موقت پاسخ دادیم و گفتیم که قطعا نمی‌توانیم ادعای نسخ ازدواج موقت را بپذیریم. به هر حال صرف نظر از اختلافی که در این باره وجود دارد و در مورد اینکه چه تعداد از احکام شرعی نسخ شدند اما اصل اینکه نسخ احکام شرعی بعد از پیامبر (ص) دیگر متوقف شد و ما دیگر چیزی به عنوان نسخ احکام شرعی نداریم، چیزی است که کاملا قابل اثبات است.

اگر بگوییم نسخ بعد از زمان پیامبر (ص) هم اتفاق افتاده و این مخصصاتی که در احکام شرعی وجود دارد و زیاد هم هست را حمل بر نسخ کنیم، این یک تالی فاسد دارد و آن اینکه بالاخره دین و احکام آن هر روز تغییر می‌کند، و این امری است که نمی‌توانیم آن را بپذیریم زیرا بالاخره منجر به این می‌شود که دین متزلزل جلوه کند. حتی این در بین عقلاء و عرف نیز خیلی مرسوم نیست و پسندیده نیست. اینکه مثلا یک مجلسی یا نهاد قانون‌گذاری همواره قانون تصویب کند و بعد آن را نسخ کند، این امری است که در بین عقلاء نیز نمی‌توانیم آن را بپذیریم چه برسد به شارع.

لذا هم در صورت چهارم و هم در صورت پیشین که ادعا شده که مسئله دایر بین تخصیص و نسخ است می‌توانیم اینچنین به محقق خراسانی اشکال کنیم که:

نسخ بعد از رحلت پیامبر (ص) متوقف شد و در زمان پیامبر (ص) تعداد محدودی نسخ محقق شده که در جای خودش بیان شده و البته طرق کشف احکام منسوخ نیز مشخص است. ولی بعد از رحلت پیامبر (ص) دیگر نسخ قابل قبول نیست. اگر گفتیم نسخ از

دوره پیامبر(ص) به بعد متوقف شده دیگر جایی برای اینکه ما بگوییم این عام یا خاصی که در زمان ائمه(ع) وارد شده ناسخ آن عام یا خاص قبلی است آن هم با یک فاصله طولانی، باقی نمی ماند و احتمال ناسخ کلا منتفی می شود.

این اشکالی است که بعضی از بزرگان اینجا ذکر کرده اند و به نظر ما اشکال قابل قبولی است. واقعه این است که نه تنها در صورت چهارم بلکه در همه مواردی که دوران بین نسخ و تخصیص توسط محقق خراسانی ادعا شده، می توانیم این اشکال را کنیم که اساسا جایی برای احتمال نسخ نیست، زیرا نسخ در یک دوره ای واقع شده و به پایان رسید و وقتی که این تمام شد دیگر جایی برای این نیست که بتوانیم آن را حمل بر نسخ کنیم.

با این بیان دیگر وجهی ندارد که در این مسئله به اشکال تأخیر بیان از وقت حاجت پناه ببریم و آنگاه به دنبال این باشیم که این قبض اقتصایی است و لکن به جهت یک مصلحت مهمتر این قبح کنار رفته است. لذا این راه با توجه به آن نکته ای که گفتیم دیگر ضرورتی ندارد.

پس اگر ما احتمال نسخ را منتفی بدانیم چنانچه اینطور است و بگوییم اینجا اساسا احتمال نسخ وجود ندارد قهرا تخصیص تعیین پیدا می کند و نیازی به این راه ها نیست.

«والحمد لله رب العالمین»